

قومیت یا قوم گرایی در تاریخ معاصر ایران



مصاحبه کننده گان:

نجات بهرامی

احسان رمضانیان

مصاحبه با احسان هوشمند

بخش سوم

که می تواند شاخصی باشد برای تعیین حدود مرزی سرزمین ها. نگاه کنید به خاطرات ایرج کشکولی. از چپ های قدیمی ایران است که قبل از انقلاب در شمال عراق با طالبانی هم کاری می کرد، بعد از انقلاب در کتاب اش جمله ی دقیقی دارد. در کتاب می نویسد، دعوایی را که شمال عراق بین بارزانی و طالبانی وجود دارد بیش از این که سیاسی و ایدئولوژیک باشد بخشی قبیله ای و اختلافات عشیره ای است. و بخش دیگر آن زبانی است.

من با کردهای سلیمانی از نزدیک صحبت کرده و گزارش را ضبط کرده ام. یکی از شهروندان سرشناس سلیمانی به من گفت امکان ندارد ما بگذاریم بارزانی ها یک روزی سرنوشت ما را در دست گیرند. در درگیری های قومی چندین ساله بین بارزانی ها و طالبانی ها حداقل بین ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ نفر از نیروهای طرفین کشته شده اند. این عدد، عدد کوچکی نیست. برای منطقه ای محدود این همه تلفات فاجعه است. ستیز بین طالبانی ها و بارزانی ها از سال ۱۳۶۴ وارد مرحله ی جدیدی می شود. مرز مرگ و میرها در بین این دو گروه در دوره های مختلف از ۱۱۰۰۰ نفر هم فراتر رفته است. واقعا عدد سهم ناکی است.

بخشی از این درگیری ها به خاطر تفاوت های زبانی و فرهنگی بوده است. البته به گفته ی ناظرانی که در آن جا بوده اند و من که به هر حال درگیر مسایل منطقه هستم و از آن آگام فکر می کنم یکی از ملاک های اصلی این درگیری ها، همین تفاوت های فرهنگی - زبانی می تواند باشد. عده ای عقیده دارند که در ملاک زبان تعریف دیگری را هم بایستی در نظر گرفت و آن داشتن ادبیات است. ادبیات مکتوب، شعر، و مانند این ها. جالب این جا است که تمامی آن چه را که من زبان های مختلف کردی می دانم ادبیات مکتوب هم دارند. از جمله مولوی کرد، ملاصطفا بسپارانی و این ها به زبان اورامی شعر گفته اند.

شما بروید سری به روستاهای پاره بزنید. مثلاً بروید به روستاهایی در مسیر پاره به سمت مروان با آن ها کردی حرف بزنید اصلاً متوجه نمی شوند. اما فارسی می فهمند. جایی که به کردها نزدیک اند یا به قول خودشان به جاش ها و جاب ها نزدیک اند. چرا؟ چون به این طرف نزدیک تراند. پس ادبیات در میان کردهای ترکیه، هم همین وضع را دارد. مدت ها قبل از دستگیری اوچالان رهبر حزب پ.ک.ک یک خبرنگار از او می پرسد پس از آن که شما توانستید دولتی تشکیل دهید، زبان رسمی شما چه خواهد بود؟ زبان سورانی یا زبان با دینان؟ اوچالان مانند بسیاری از رهبران سیاسی که قبل از انقلاب معمولاً حواله می دهند به بعد از انقلاب که همه چیز را بعداً روشن می کنند. گفت این پرسش فعلاً پاسخ اش زود است. بگذارید ما تکلیف را روشن کنیم بعد خواهیم گفت. همین الان خانواده بارزانی با دینان هستند و طالبانی ها سورانی



پرسش پنجم = شما فرمودید قوم پارس در ایران وجود ندارد. این را به عنوان طنز فرمودید و یا واقعیت دارد؟

پاسخ پنجم = خیر. من نمی گویم، اما پان ترکیست ها می گویند قوم پارس در ایران بقیه ی اقوام را مستعمره خودشان کرده اند. آن ها عقیده دارند که قومی به نام قوم پارس وجود ندارد. زبان فارسی در یک فرآیند تاریخی چند صد ساله کم کم به عنوان زبان ایرانی فراگیر شده است. درست است که نخستین نشانه های طلوع زبان پارسی از قرن های دوم و سوم هجری آغاز و در سده های بعد فراگیر می شود. از شرق ایران و خراسان بزرگ، مرو، بخارا، سمرقند و بالا رود آمده است. اما آن چیزی نیست که ترک ها ادعا می کنند. (ترک ها داعیه ی دیگری دارند)

داستان های متعددی در این مورد هست. برخی از زبان شناسان گفته اند که زبان امروزی ما از دوره سامانیان مطرح می شود و به عنوان زبان ملی جای خود را باز می کند و در سده های بعدی همه جاگیر می شود. در ایران بیش از ۶۰-۷۰ زبان و گویش وجود دارد. اگر زبان ملاک تعریف و قومیت باشد، اگر زبان بتواند قوم را تعریف کند، پس کردها چندین قوم هستند. چون چند زبان دارند. همین جور بلوچ های ایران هم دوزبان دارند. و در سایر قسمت های جهان هم همین گونه است.

پرسش میانی = استاد شما زبان را با آن چند زبان محلی تعریف و مقایسه می کنید، آیا درست است؟

پاسخ = خیر. من چنین کاری نمی کنم. نگاه کنید زبان با آن چند ملاکی که در جامعه شناسی مطرح است نوعی فرهنگ پذیری متقابل است. شما یک وقتی به شخصی برخورد می کنید که با شما صحبت می کند هم زبان شما نیست. بیش از نیمی از ارتباط شما در این حالت مخدوش است. یعنی شما از نیمی از آن چه را که می شنوید درک نمی کنید. در این جا جامعه شناسی می گوید وقتی این حد از تفاوت در ارتباط دو نفر وجود داشته باشد بی گمان درک متقابل هم وجود ندارد، ولی این تنها یک ملاک است. اگر فقط این ملاک را بپذیریم، مسلماً به بی راهه رفته ایم. نگاه کنید مثلاً یک نفر از ماکو بلند شود، مثلاً از کردهای آن منطقه بپاید در کرمانشاه و در اورامان یا در گروس یا در سنندج صحبت کند. شما فکر می کنید چند درصد از جمعیت سنندج، اورامان، یا گروس زبان این شخص را می فهمند؟ من مثال واقعی تری می زنم. در انتخابات قبلی ریاست جمهوری نماینده ارومیه از کردها

(شخصی بود به نام آقای فتاحی) آمده بود برای آقای خاتمی تبلیغ و سخن رانی کند. او دید در نیمه ی سخن رانی همه دارند می خندند. زیرا آن چه را که او بر زبان می آورد گاه نامفهوم، گاه متفاوت و گاهی نیز معانی غیر اخلاقی داشت. خوب مردم هم می خندیدند یعنی چاره ای نداشتند. بنابراین او مجبور شد صحبتش را قطع کند و به فارسی سخن رانی کند و از مردم کرد دعوت کند که به آقای خاتمی رای بدهند. آیا این فرهنگ پذیری متقابل می تواند یک ملاک برای تعریف زبان باشد؟ بله؟ برخی این موضوع را به عنوان یک مینا نمی پذیرند و می گویند مینا این است که زبان کاملاً مستقل باشد. شما نگاه کنید به زبان پرتغالی و اسپانیایی و یا ایتالیایی تفاوتشان با یک دیگر کم است، به خصوص اسپانیایی. چرا این سرزمین ها دو زبانه هستند؟ گفته شده است به خاطر تفاوت های سرزمینی. شاید این ملاک دیگری است

هستند به هر ترتیب این دو گروه در فرآیند تحولات سیاسی خودشان را نشان خواهند داد. به عنوان مثال اگر کردی در داخل ایران می گوید که حق من این است که به زبان بنویسم، فردا یک کرد اورامی هم می گوید من هم حقم است که به زبان اورامی بنویسم. جالب این جا است که خود اورامی ها دو گویش دارند، یعنی اورامی و جارویی و هر گویش چندین لهجه است. یعنی روستا به روستا لهجه هایشان با هم متفاوت است. دو گویش عمده اورامی و جارویی که بخشی از پشت مریوان تا پاوه با آن سخن می گویند و بخش دیگر که از پشت سنندج تا پاوه بسیار با یک دیگر متفاوت هستند. در نتیجه اگر ملاک میزان و یا تشخیص سهم پذیری افراد در یک زبان را در نظر بگیریم که مثلاً بیش تر از ۸۰ درصد باشد، در این جا چنین نیست. اگر ملاک را ادبیات در نظر بگیریم باز هم کردها ادبیات متفاوت دارند. اگر ملاک را ویژه گی های سرزمینی و سیاسی در نظر بگیریم باز هم این ملاک کاملاً مشهود نیست. اخیراً ملاک دیگری را علم کرده اند و آن رسم الخط است که این یکی دیگر داستان را پیچیده تر می کند. چون در ترکیه به لاتین می نویسند. در ایران و عراق به رسم الخط فارسی و عربی می نویسند و در ارمنستان و جاهای دیگر با رسم الخط دیگری نوشته هایشان را انجام می دهند. مثلاً در ارمنستان همان رسم الخط روسی معمول است. بنابراین باز هم این ملاک دیگری است برای این تعریف و تعریف های متفاوت دیگر. حالا برمی گردیم و درباره قوم پارس صحبت می کنیم که شما پرسیدید. آیا در جامعه ی ایران قوم پارس وجود دارند یا ندارند، ما اگر به معنای تاریخی و باستان شناسی نگاه کنیم، بله، وجود دارد. گروهی از ایرانیان اصیل پارس ها بوده اند. یا در عصر حاضر و در خارج از کشور، ایران را به نام "پارس" می شناختند. یعنی سرزمین «قوم پارس» ولی اگر به معنای امروزی و جامعه شناختی آن توجه کنیم، که مثلاً اصفهانی ها قوم پارس اند، خراسانی ها قوم پارس اند، سنندجی ها قوم پارس اند و... کاملاً خطای جامعه شناختی انجام داده ایم. اصفهانی، خراسانی، سنندجی، ترک، و کرد اقوام حاضر در ایران هستند، ایرانی هستند، اما لزوماً از قوم پارس نیستند. چرا، که در حالت انتزاعی نام هر یک از این گروه ها وابسته گی قومی آن ها است، اما در مجموع ایرانی هستند و یک سرزمین را تشکیل می دهند. بنابراین ملاک زبان هم معرف هویت یک قوم نخواهد بود. مانند: زبان های سورانی و اورامی. و اگر وارد کردهای ترکیه بشویم، تفاوت های بیشتری به چشم می خورد.

پرسش ششم: ما گاهی با فرآیند ها و مسایلی رو به رو هستیم که چندان بزرگ نیستند اما از نظر تاریخی آن ها را برجسته می کنیم. پرسشی که پیش می آید این است که علی رغم این که در طول تاریخ چه گذشته است و یا چه اتفاقاتی افتاده است، در حال حاضر با حوادث مذهبی، سیاسی، اجتماعی و ژئوپولیتیک منطقه رو به رو می باشیم. یکی از مواردی که الان با آن مواجه هستیم این است که مردمی که در مناطق مرزی زندگی می کنند و تحت عنوان اقوام ایرانی بخش جدایی ناپذیر ایران هستند وقتی پای درد دلشان می نشینیم می گویند که مشکل دارند، مسئله دارند. در مقوله ی مذهب اعتقاد دارند که تحت فشار هستند. از نظر فرهنگی و اجتماعی هم به همین صورت. می گویند می خواهند در انجام آداب و رسوم مذهبی شان آزاد باشند. سهمی از مشارکت اداری را در مملکت داشته باشند و یا در مورد سخت گیری های اداری برای نام گذاری فرزندان شان و یا داشتن مسجد و عبادت گاه مخصوص سنی ها حتا در تهران، چه اشکالی دارد و خیلی چیزهای دیگر ...

بهرامی: چرا هنوز هم هست. من از نزدیک شاهدش بوده ام، یعنی من خودم دیده ام. پاسخ ششم: نه نه، هرگز چنین نیست. ما آمار داریم. ممکن است در یک مورد خاص چنین باشد و آن بزرگ نمایی شده باشد. اخیراً تعدادی از افراد با نیت های مخصوصی موضوع چالش های قومی را پیش کشیده اند و آمار و اسناد غیر واقعی و نادرستی را ارایه می دارند. در مناطق کردستان و آذربایجان این خود مردم هستند که اسامی ایرانی را بر اسامی دیگر ترجیح می دهند. البته در مناطق کردنشین هنوز اسم های مذهبی احمد، عباس و محمد از نظر تعداد در رتبه ی اول هستند. این اسامی از لحاظ نام گذاری فرزندان ذکور عدد اول را تشکیل می دهند. ولی اسم های کردی در برخی از مناطق ترکیه مثل قلعه ی بابک به صورت نمادین برای برخی از جوان های فعال پان ترک درآمده است. اسامی قبلی خودشان را مثلاً داریوش و یا هر اسم ایرانی دیگری را که داشته اند عوض می کنند و با قانون آن جا ازدواج نمادین می کنند و اسم های ترکی را برای خودشان انتخاب می کنند. این گونه حوادث استثنایی را نمی توان به همه جا نسبت داد. این از ویژه گی های حکومت های قوم گرا است و ما می دانیم که دارند چه کار می کنند. نتیجه ی بده بستان های چنین سیاستی چیست؟ این زیاده روی می کند. آن هم زیاده روی می کند. افراط گری در هر عنصری مشکل ایجاد می کند. زبان آن به همه می رسد. ولی مجموعاً من اعتقاد دارم که در کردستان و در آذربایجان غربی این فشارها به حداقل رسیده است. از نظر عددی قابل اندازه گیری نیست. اما از نظر آمار و مناطق می شود نگاه کرد و تحلیل انجام داد. کار تحلیلی ای که عباس عبیدی برای وزارت

ارشاد انجام داده است یک کار علمی است. این کار در سال ۱۳۸۲ تمام شد. روند آن کاملاً مشهود و مشخص است. نامه ها مشخص اند، به داوری کشیده شد و می شود دید که تا چه میزانی استفاده از مناسبات قومی حتا در زمینه ی گسترش مناسبات فرهنگی در بین مردم در شهر های مختلف مانند سنندج، مهاباد و ... مفید است. برابر این آمارگیری های علمی می توان مناطق مختلف کردها و آذری ها را با هم مقایسه کرد.

حالا یک نفر یک وقت می آید و حساسیت به خرج می دهد و نشریه ای مثلاً در خوزستان به عربی منتشر کند. به عنوان مثال اسم من احسان هوشمند است برای من نام گذاری می شود، احسان بن احمد. یعنی نام خانواده گی من حذف می شود. همان گونه که در عربی رایج است. خوب این چه معنایی دارد؟ طبیعی است که آن طرف کار خودش را که افراطی گری است می کند، این طرف هم پاسخ می دهد. در این میان حساسیتی ایجاد می شود و تو دیگر حق نداری با این شیوه بیایی و به اصطلاح بحث و ویژه گی قومی را زیر سؤال ببری. خوب ممکن است تذکری هم به آن نشریه داده شود که در آینده آن نشریه دیگر این کار را نکند این چه اشکالی دارد؟ این نشریه ی ایرانی عرب زبان یک ردیف اسم شاگردان ممتاز را داده بود. یک صفحه بچه های کلاسی اول و دوم و سوم فامیل نداشتند تمام (بچه ها مثلاً محمد بن حسن، حسن بن احمد و علی بن قاسم، حسین بن جابر و ... اسم های عربی با این شکل. خوب طبیعی است که در مقابل این حرکت ممکن است واکنش هم صورت بگیرد از همین دست. (شما نگاه کنید در قانون اساسی آمریکا اصل اولش می گوید: آزادی ویژه گی ذاتی این قلمون است بلافاصله در دنباله ی همین اصل ادامه می دهد: اگر زمانی امنیت ملی کشور به خطر افتاد، اصل دوم اصل اول را تحت تأثیر قرار خواهد داد. خوب. در حالی که ما به خوبی اطلاع داریم که در آن طرف مرزهای مان چه خبر است. «پان عربیسم»، «پان کردیسم»، «پان ترکیسم» و ... بنابراین تمام این ها را باید در یک بستر و به صورت مشترک و متمرکز به آن نگاه کرد و مورد تحلیل قرار داد. دوستی در محفلی می گفت به افراد بومی و قبایل حاشیه نشین شغل های کم ارزشی می دهند. در حالی که اصلاً این جور نیست. من آمار گرفته ام. این کار را خودم انجام داده ام. در مناطق قومی ایران از هر استان ۷۰۰ تا ۴۰۰۰ شغل استخراج کرده ام که همه گی در اختیار



بومی ها بوده است.

آذربایجان، کردستان، کرمانشاه، ایلام، خوزستان و بلوچستان، در همه ی این استان ها بین ۷۳ تا بالاتر از ۸۰ درصد از شهروندان بومی و محلی مقامات اداری و مدیریتی را در اختیار دارند. مثلاً در استان کردستان و در پایان دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی رییس اداره برنامه و بودجه، که یکی از بالاترین مشاغل اداری و اجرایی استان است، ریاست اداره صنایع، معادن، فلزات، دارایی، دانش گاه ها، بیمارستان ها، فرمان داران، شهرداران و ... در اختیار افراد بومی و محلی بوده است. اما در سطح ملی و مملکتی حق با شما است. به استثنای وزیر نفت پیشین آقای زنگنه که البته رکورد دار دولت مردان از ابتدای انقلاب تاکنون است، کم تر دیده شده است مقامات و دولت مردان بالای اجرایی و مدیریتی از این دست باشند. و در میان تمام این اقوام و اقلیت ها، اهل سنت در استثنای استننا قرار گرفته اند. نگاه کنید، یک وقت هست که عده ای صحبت از استقلال و جدا سوری از ایران را می کنند که آن داستان تعریف دیگری دارد و باید دید چه قدرت هایی پشت این قضیه صف کشیده اند و چه می خواهند که در آن صورت با یک دولت نه، بل که با ملتی رو در رو هستند اما در مورد رعایت حقوق شهروندی، خوی و خصلت ایرانی بودن ما اقتضای می کند که تمام اقلیت های کرد و ترک و سنی و یهودی و زرتشتی و مسیحی و بلوچ و ترکمن و عرب باید مانند فارس ها که در اکثریت کامل هستند با یک چشم دیده شوند و حقوق همه به صورتی مساوی محترم داشته شود. از نظر رعایت حقوق مساوی شهروندی چه اشکالی وجود دارد که هر کس که شایسته گی داشته باشد و متعلق به هر اقلیتی یا اکثریتی باشد بتواند به مقامات بالای مملکتی حتا به ریاست جمهوری برگزیده شود؟ آیا در حال حاضر چنین است؟

اگر مردم ایران تشخیص می دهند که یک هم وطن ایران شهری شان در آن سوی بلوچستان، کردستان یا ترکمن صحرا لایق است که ایران را اداره کند ولو اگر هم که سنی باشد، ارمنی باشد، یهودی باشد یا زردشتی باشد، چه اشکالی دارد؟ مگر می توان مردم یک کشور را از انتخاب محروم کرد؟ در عین حال فراموش نکنیم که در آن سوی مرزها نیز پول های کلانی هزینه می شود که در داخل آشوب کنند عده ای نادان و نا آگاه هم آب به آسیای دشمن می ریزند. من می خواهم بگویم این معادله خیلی پیچیده است. یعنی این که داستان خیلی هم ساده نیست که با یک حکم ارزشی بشود ابعاد آن را روشن کرد و برایش حکم قطعی داد. در حال حاضر و در این ماجرا بنیاد گرای اهل سنت یک سر ماجرا است. بنیاد گرای سنی از پول هایی که از کشورهای اطراف مان می گیرد و از سوی آنان تغذیه می شود خیلی مقتدرانه عمل می کند. در عین حال باید در نظر داشت که هریک از این گروه ها و احزاب محلی مثل دموکرات ها، کومله، پژاک و ... که داعیه هایی دارند، بین شان اختلافات زیادی وجود دارد که دایما دسته ای از دسته ی دیگر جدا می شوند و شعبه، شعبه می شوند و تصفیه های سیاسی پشت سرهم. خوب این درگیری ها، آشوب ها و تضادها حل مشکلات جامعه را پیچیده تر می کند و تمام فرصت ها را می گیرد. طبیعتاً در چنین فضاهای مسمومی فرصت طرح مسایل ملی و قومی به صورت مسالمت آمیز نخواهد بود. تمام فرصت ها از بین می روند و خواست های مدنی فراموش می شوند. به ویژه این که اگر ما نخواهیم از ابزارهای علمی کارشناسی در حل و فصل تناقضات اجتماعی استفاده کنیم.

پرونده هفتم = نجات بهرامی - با سپاس از اطلاعاتی که به ما دادید. چون من در کردستان و منطقه ی کنگاور بوده ام و در آن جا زندگی می کرده ام و حتا در هنگام بمباران حلبچه من شاهد فجایع زیادی بوده ام که بسیار اسفناک بود. بنابراین به خوبی متوجه شده ام که شما شناخت کاملی از منطقه دارید. در مناطقی که ما بودیم و زندگی می کردیم شیعه و سنی در کنار هم بودیم، اما در محدوده کرمانشاه، کنگاور و همین طور به سمت

همدان داعیه ی کرد بودن، جدا بودن، سرزمین جدا داشتن و ... اصلاً وجود نداشت. شیعه و سنی به اتفاق هم کمک های فراوانی به افراد جنگ زده می کردند و هیچ ادعایی هم نداشتند. آن چه که در این منطقه برای من بسیار عجیب و غریب می نمود وجود افراد انگشت شماری بود که خود را از پاپ هم کاتولیک تر می دانستند و با چپ روی های افراطی سنگ کردها را یا سنی ها را به سینه می زدند که به نظر من چیزی جز توطئه نبود. این ها با هیاهو و سر و صدای زیاد ادعای استقلال و جدایی می کردند. در حالی که هیچ یک از آن کردها و شهروندان ایرانی سنی ای که من می دیدم نه ادعایی داشتند و نه استقبالی از این آشوب گری ها می کردند.

من در این منطقه به این نتیجه رسیده ام که بحث عدالت اجتماعی و دور شدن تبعیض ها بین شهروندان، چرا، وجود دارد، اما بحث جدی جدایی طلبی و یا جدا سوری که شما به آن اشاره کردید، اصلاً وجود ندارد. فقط چند تا کاتال متهواره ای، چند تا سایت و چند تا آدم هو چی که شناخت کاملی هم از منطقه و شرایط سیاسی آن ندارند، کارهایی می کنند. نظر شما در این مورد چیست؟

پاسخ هفتم = یادمان باشد که گفتمان قوم گرایی زایش اش از آن جایی آغاز شد که فدرالیسم به وجود آمد. فدرالیسم در دنیا اصلاً جواب نداد. نگاه کنید ما به تعداد حکومت های فدرالی، فدرالیسم داریم. فدرالیسم یک نسخه ی مشخص نیست که بگوییم یک الگو است و به راحتی پیچیده می شود. انواع و اقسام الگوهای فدرالی داریم. فدرالیسم یک الگوی مشخص نیست. به تعداد کشورهای فدرال، فدرالیسم وجود دارد. تعداد کشورهایی که فدرالیسم را پذیرفته اند، متفاوت است. بسیاری از کشورها فدرال هستند. اما آیا تمام این کشورهای فدرال یک قانون و الگوی مشخص حکومتی دارند؟ امارات متحده عربی، پاکستان، ایالات متحده، هندوستان، و ... به نوعی فدرال هستند. آیا همه گی از یک قانون مشخص پیروی می کنند؟ تجربه های فدرالیسم و حکومت های فدرالی نشان داده است که گام بعدی، تجزیه است. این تجربه ی تلخ را در بلوک شرق، به ویژه در چک + اسلواکی و یوگوسلاوی بیش تر دیدیم. حتا در کشورهایی به ظاهر پیشرفته مانند بلژیک، در زمستان گذشته از نماینده گان کشورهای انگلستان، بلژیک تشکیل شده بود، من حضور داشتم. بحث های قومی، یک پارچه گی و جدایی فراوان در این کنفرانس مطرح بود. داستان انگلستان، ایرلند، بلژیک، اسپانیه، کاتادا و ... درباره فدرالیسم، که از نظر دموکراسی خواهی خیلی جلوتر از ما هستند و قومیت های موجود در محدوده جغرافیایی شان به جایی نرسیده است و به سختی همه گی در چالش این موضوع هستند که به شکلی آن را حل کنند.

حالا نگاه کنید به ایران. وقتی فدرالیسم در کشورهای اروپایی پاسخ نداد و منجر به جدایی آن ها شد، چه گونه در ایران پاسخ بدهد؟ ما در کشورمان یک دستی قومی نداریم که همه یک حزب را بزنند. در همین کنگاور که شما در آن جا زندگی می کردید، آیا یک شهروند کنگاوری می پذیرد زیر پرچم یک مهابادی برود و یا برعکس؟ در سال ۱۳۵۷ و با اقدام بنی صدر رییس جمهور وقت در منکرات انجام شده بین دکتر قاسم لو به عنوان نماینده کردهای کردستان و آذربایجان غربی توافق شد که درباره نوعی خود مختاری بحث کنند. قاسم لو اصرار داشت که ایلام و کرمانشاه نیز به آن مجموعه ی جغرافیایی افزوده شود. طرح این مسئله بسیار ساده انگارانه بود. زیرا قاسم لو و اطرافیان اش متوجه نبودند که اساساً کرمانشاه و ایلام نه تنها درگیر این درخواست ها نیستند، بل که در مقابل آن ها هستند.

فراموش نکنیم نخستین جریان یا حزب ملی ایران به نام « جنبه ی ملی ایران » خواست گاهش کرمانشاه است. همین امروز یک نفر می تواند با عکس کریم سنجابی در کرمانشاه و اطراف اش بدون این که شناخته شده باشد، رأی بیاورد. آقای نوری زاده کاندیدای نماینده گی مجلس ششم با عکس

ژان پل سارتر فیلسوف صلح و مدارا یا خشونت

محمد سعید حنایی
بخش یکم



صد و چهارمین سال تولد ژان پل سارتر یکی از نابغه ترین فیلسوفان معاصر گیتی را هم آغاز کردیم. در سال ۱۹۰۵ میلادی چهار نفر نوزاد از چهار خانواده مختلف در فرانسه به بار می آیند که بعدها از روشن فکران و فیلسوفان نامی جهان می شوند به این شرح: پل نیزان، امانوئل مونیه، ژان - پل سارتر و ریمون آرون. شگفت است، ۲۳ سال بعد یعنی در سال ۱۹۲۸ هر چهار تن از دانش سرای عالی پاریس در رشته ی فلسفه فارغ التحصیل می شوند و در امتحان «آگراسیون» (آزمونی برای کسب صلاحیت در تدریس فلسفه) شرکت می کنند.

آرون اول، مونیه دوم، سارتر مردود می شود، اما سال بعد (۱۹۲۹) سارتر دوباره در آزمون شرکت می کند و همراه با دختر خانی به نام «سیمون دو بوآز» اول یا دوم می شود. اما هیچ کس نفهمید کدام یک از این دو نفر اول و کدام یک دوم شده اند. سیمون دو - بوآز ۳ سال از سارتر کوچک تر است. این دختر فیلسوف از این پس و تا آخر عمر دوست و صاحب همیشه گی سارتر می شود. دو تن از آن چهار تن یار اولیه ی نیمه ی دوم قرن بیستم را دیدند: پل نیزان در ۱۹۴۰ با ترکش نخستین گلوله های توپ ها در جنگ جهانی دوم کشته می شود؛ مونیه در سال ۱۹۵۰ دیده از جهان فرو می بندد و سارتر در سال ۱۹۸۰ می میرد و آرون در سال ۱۹۸۳. شگفت انگیز نیست. چهار فیلسوف نامی جهان در یک فاصله ی ۴۰، ۵۰، ۵۰، ۸۰، ۸۳ جهان هستی را از وجود نازنین خود تهی کنند!

اما در میان فیلسوفان گیتی کم تر فیلسوفی هم چون سارتر این اقبال را داشته است که در عمر خود این چنین گسترده و شکوه مند شاهد شهرت و نفوذ اندیشه اش باشد. سارتر با همه ی فلاسفه ای که زمان وی بوده اند متفاوت است. سارتر تنها کتاب های دانش گاهی در بحث از «تعالی من من» (۱۹۳۶) و «تخیل» (۱۹۳۶) و «طرح نظریه ای درباره ی عواطف» (۱۹۳۹) و «مخیلات» (۱۹۴۰) و «هستی و نیستی» (۱۹۴۳) یا «تقد عقل دیالکتیکی» (ج اول، ۱۹۶۰، ج ۲، ۱۹۸۵) نوشت. او داستان نویس، رمان نویس، نمایش نامه نویس، روزنامه نگار، فیلم نامه نویس، نظریه پرداز، ناقد ادبی و فعال سیاسی نیز بود. همه ی این ها شاید نشان دهد که چرا سارتر در دهه های ۵۰ و ۶۰ مشهورترین و پرنفوذترین روشن فکر و فیلسوف در سر تا سر گیتی و به ویژه در کشورهای در حال توسعه و جهان سوم، بود. هر کجا که حاضر بود تقریباً همان شور و ازدحامی را پدید می آورد که ستاره گان پاپ، خواننده گان و هنرپیشه ها، و ورزش کاران مشهور به وجود می آوردند، شاید خیلی بیشتر از آن ها خشونت و مفهوم ناسازگار آن از آغازین روزهای پیدایش انسان تا همین امروز یکی از اصلی ترین دغدغه های اضطراب آمیز زندگی آدمی بوده است و هم چنان مسأله ی زمان ما است. خشونت یکی از

کریم سنجایی رأی آورد. حالا این ها چه گونه می توانند زیر پرچم دموکرات ها دیده برزند؟

جامعه ی آذری ها، بلوچ ها، ترکمن ها و سایرین هم ویژه گی های متفاوتی دارند. یعنی این که ایجاد یک فدرالیسم متحد قومی نشدنی است بدون شک در منطقه ای مانند آذربایجان هم علی رغم تبلیغات هوچی گرایانه ی تلویزیون های پاکو که برد معمولی آن به زبان هم می رسد. همین سیاست جریان دارد زبانی را که یک تیریزی با تیریزی دیگری سمیت می کند با آن چه گبه تلویزیون های آنکارا، استانبول و پاکو می گویند کاملاً متفاوت و نامفهوم است.

آن زبانی که دارد در پاکو نوشته می شود و به کار می رود و در شبکه های ماهواره ای و اینترنتی دارد به زور به مردم منتقل می شود اصل نیست اصل این است که زبان مادری حق مردم تیریز است خوب این حق مردم سندج هم هست حق مردم کنگاور هم هست. چنان چه دو نفر اگر در تهران باشند که متعلق به یک کشور آفریقایی باشند حق دارند با زبان مادری شان با هم صحبت کنند و از زبان شان بی بهره نباشند ولی زبان مادری با زبان قومی داستانی کاملاً متفاوت دارد. در مورد کنگاور اشاره ای که کردید خیلی دقیق بود این ها تفاوت های هویسی را نشان می دهند. من این ها را بارها و بارها در همین داستان آواره ها دیده ام. در بین مردم آواره سفر و پناه. آقای راننده ای که داشت آواره ها را حمل می کرد، مرتب داشت به خودش فحش می داد که بابا ما غلط کردیم این ها را سوار کردیم و داشت فحش می داد به خودش و به آن بنده های خفایی که در آن بالای کامیون بودند. یعنی راننده خودش را از آن ها نمی دانست. زبان شان را نمی فهمید نگاه می کرد. فیهامه های شان می کرد به پوشش زبان شان می کرد. احساس می کرد که متفاوت هستند. به لحاظ هویسی این ها به ظاهر نکات کوچکی است. ولی در وقت بحران تبدیل به اسلحه می شوند و رو در روی هم قرار می گیرند. چرا؟ چون زبان یک دیگر را نمی فهمند وقتی زبان هم دیگر را نمی فهمند چه گونه زور یک سقف زندگی کنند...

